

جرويس و هزاريآ



✎ Winnie Asara

✎ Magriet Brink

✎ Marzieh Mohammadian Haghighi!

3

فارسي



**Global Storybooks**

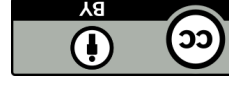
[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

جرويس و هزاريآ

✎ Winnie Asara

✎ Magriet Brink

✎ Marzieh Mohammadian Haghighi!



This work is licensed under a Creative Commons  
[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)  
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>

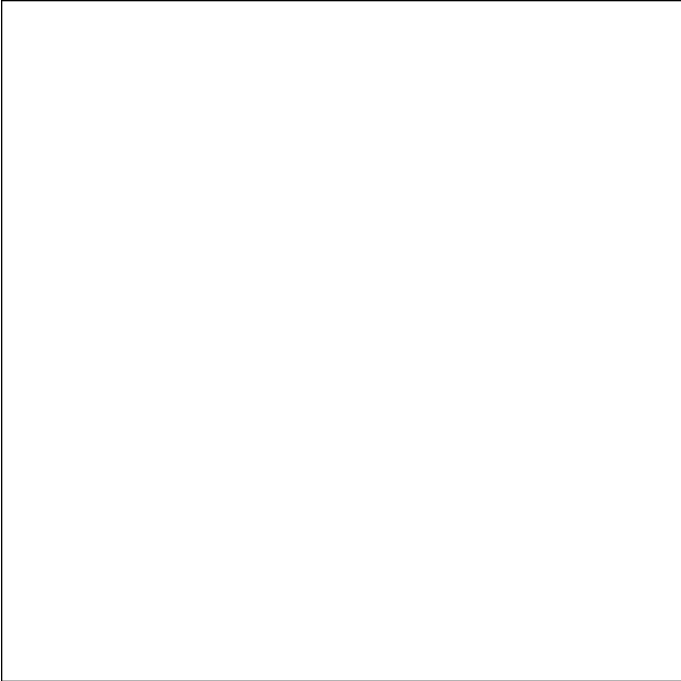




خروس و هزارپا با هم دوست بودند. ولی همیشه  
با هم در حال رقابت بودند. یک روز تصمیم  
گرفتند با هم فوتبال بازی کنند تا ببینند چه کسی  
بهترین بازیکن است.

کرد.

چون با افزایش هزینه‌های تولید، شرکت‌ها می‌توانند قیمت‌ها را افزایش دهند و سود بیشتری کسب کنند. این امر می‌تواند منجر به کاهش عرضه و افزایش قیمت شود. در نتیجه، شرکت‌ها می‌توانند با افزایش قیمت‌ها، سود بیشتری کسب کنند. این امر می‌تواند منجر به کاهش عرضه و افزایش قیمت شود. در نتیجه، شرکت‌ها می‌توانند با افزایش قیمت‌ها، سود بیشتری کسب کنند.



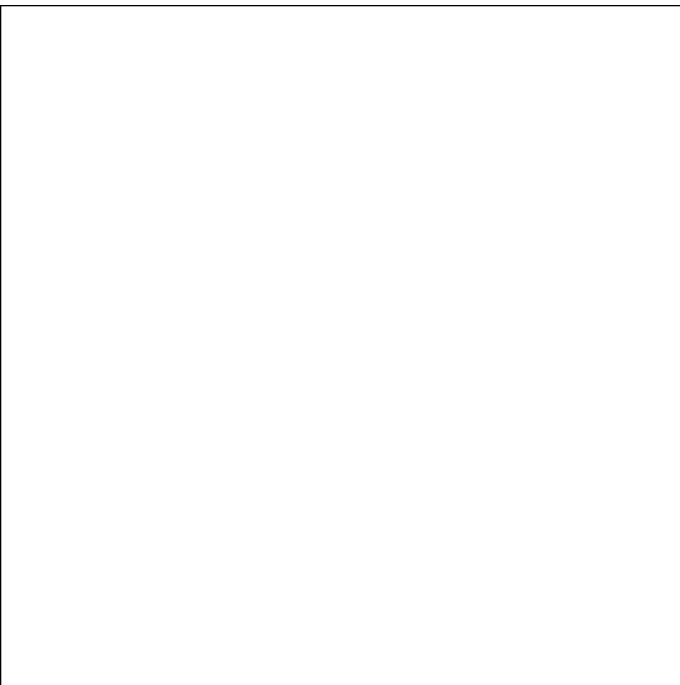


آنها تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند.  
اول، هزارپا دروازه بان شد. خروس فقط یک گل  
زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه بایستد.

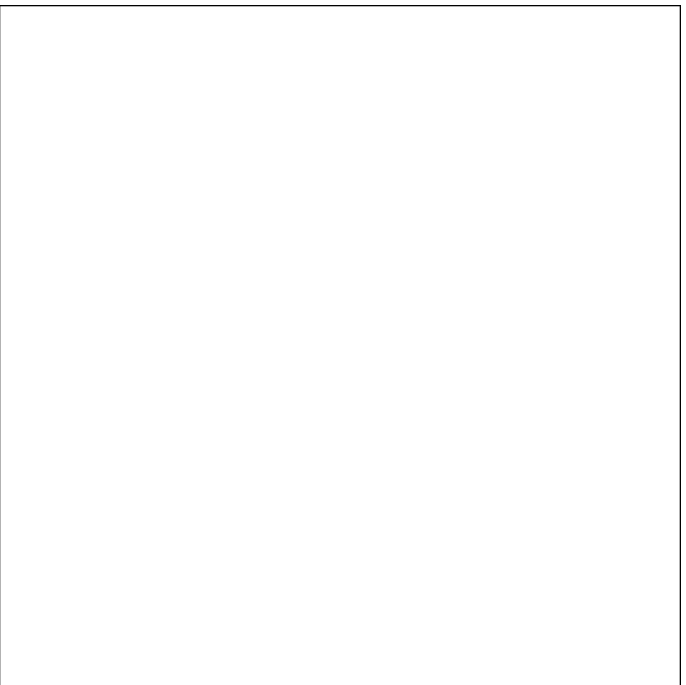


از آن زمان به بعد، مرغ ها و هزارپاها با هم دشمن  
شدند.

خروس آنقدر سرفه کرد تا هزارپا از دهانش بیرون  
آمد. مادر هزارپا و بچه اش به بالای درخت  
جزیدند تا مخفی شوند.

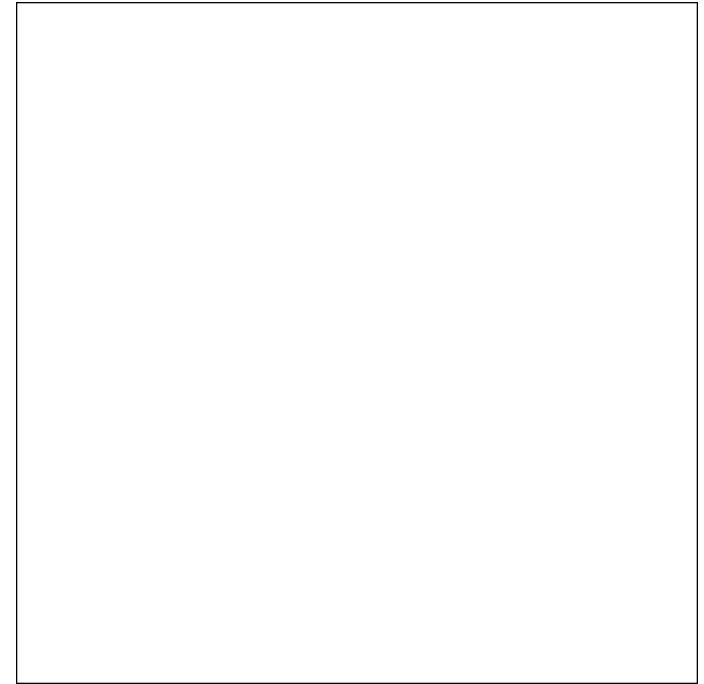


هزارپا به توپ ضربه زد و گل زد. هزارپا توپ را  
دریبل زد و گل زد. هزارپا با سرش به توپ ضربه  
زد و گل زد. او در نهایت پنج گل زد.



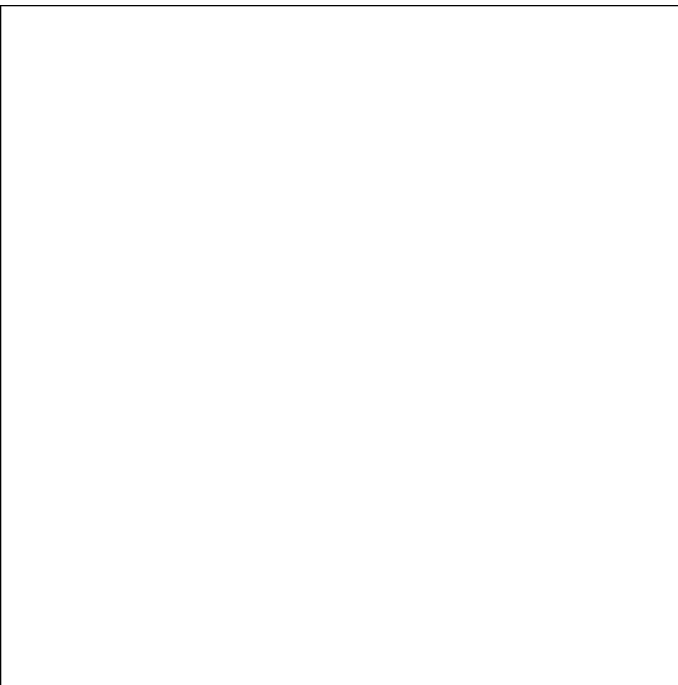


خروس از اینکه بازی را باختہ بود خیلی عصبانی بود. او بازنده ی خیلی بدی بود. هزارپا شروع به خندیدن کرد چون دوستش شروع به نق زدن کرد.

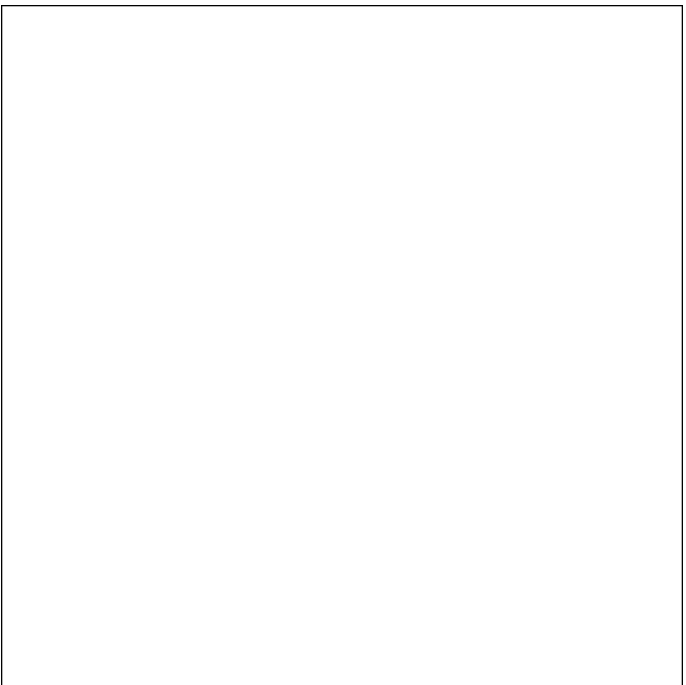


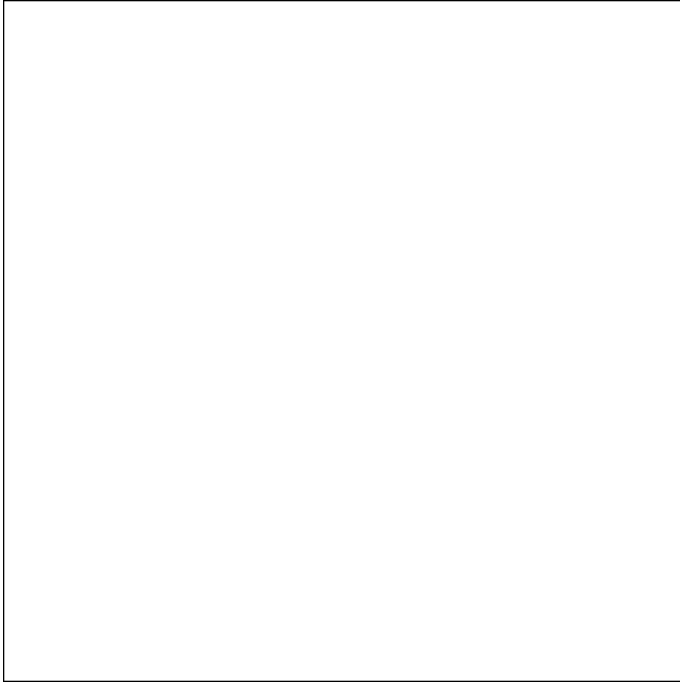
خروس آروغ زد. بعدا دوباره قورت داد و تف کرد. بعد عطسه کرد و سرفه کرد. و سرفه کرد. هزارپا چندش آور بود.

مادر هزارپا فریاد زد، "از قدرت مخصوص  
مادر هزارپا فریاد زد، "از قدرت مخصوص  
استفاده کن فرزندم!" هزارپاه می توانند بوی بد و  
مزه ی وحشتناکی به وجود آورند. خروس  
احساس کرد که دارد حالش بد می شود.

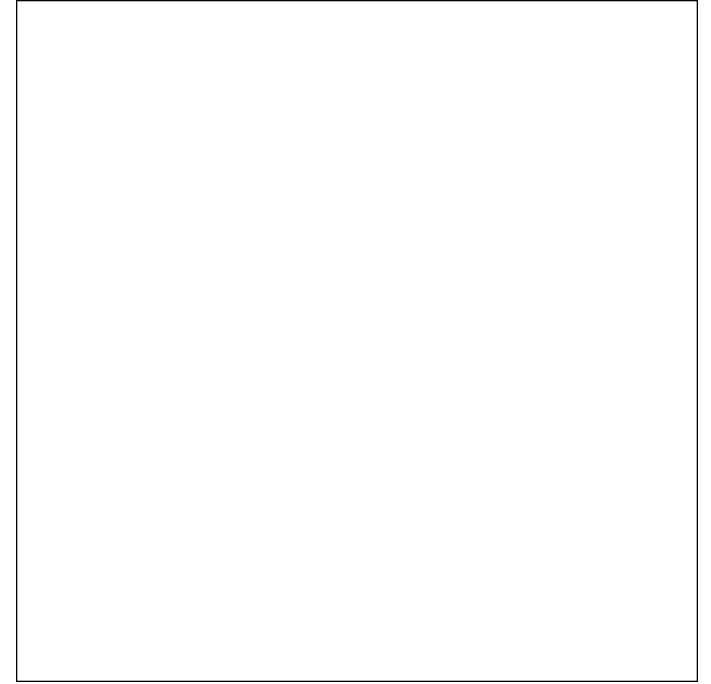


خروس خیلی خیلی خجسته بود که نوحه ی  
خروس خجسته بود در حدی که نوحه ی  
خروس خجسته بود در حدی که نوحه ی  
خروس خجسته بود در حدی که نوحه ی  
خروس خجسته بود در حدی که نوحه ی





هنگامی که خروس داشت به خانه می‌رفت، مادر هزارپا را دید. او پرسید، “تو پسرم را دیده ای؟” خروس هیچ جوابی نداد. مادر هزارپا نگران شده بود.



در آن هنگام مادر هزارپا صدای ظریفی را شنید. صدایی گریان: “کمکم کن مامان!” مادر هزارپا به اطراف نگاه کرد و با دقت گوش کرد. صدا از درون شکم خروس می‌آمد.